

آیند و لذت بخش است مانند نوشیدنی‌هایی که اگر در شیشه و بلور بنوشند خوش آیندتر خواهد بود. سخنان شعری شورانگیز و محرک است چون شیوایی و رسایی آن بیشتر است و بهترین سخن رساننده و خیال انگیز را برای آن بر میگزینند. در پایان به این نکته اشاره میکنم که با دقت در تاریخ بلاغت ایرانی و یونانی و عربی گویا بتوان چنین دریافت که فن بلاغت عربی از هنر بلاغت پهلوی و یونانی متناثر می‌باشد اگر چه در این مورد برخی از نویسندگان عرب کنونی مانند امجد طرابلسی در نقد الشعر عند العرب الی القرن الخامس الهجری (چاپ ۱۹۵۶ دمشق) میگویند که بلاغت عربی اصیل است و از جایی گرفته نشده ولی طه حسین در مقدمه نقد النثر منسوب به قدامه که همان البرهان فی وجوه البیان اسحاق کاتب شیعی است و ابراهیم سلامه در «بلاغة ارسطو بین العرب و اليونان» (ص ۶۴ چاپ قاهره) می‌پذیرند که این هنر بر پایه هنر سخنوری پهلوی و رتوریکای پوئیکای یونانی گذارده شده است.

پس هنر بلاغت زبان عربی گذشته از اینکه ساخته و پرداخته دانشمندانی است که بیشتر آنها ایرانی هستند آنچه‌آنکه از سخنان جاحظ بر مییاید (بلاغة ارسطو بین العرب و یونان ص ۶۵) تار و پود ماده لفظی آن لغت عربی است و صورت و ساختمان آن بلاغت و شیوایی فارسی است و آهنگ و سازش اجزاء عبارت آن از بلاغت یونانی گرفته شده است.

بد نیست که پس از این سخنان متن رساله سوم از شعر فارابی را در اینجا

بینیم.

### قول الفارابی فی التناسب و التالیف

(89a) بسمله : قال المعلم الثانی ابونصر الفارابی قدس الله نفسه :

انه لما كان للنفس نظام متناسب و ان لم یکن من طریق الکم، قد علم ذلك من عظیم میلهافی جمیع المحسوسات الی المرکبات المناسبة دون البسایط، اما فی

المرئيات فكالألوان المولفة و النقوش باختلاف الا صباغ و الاشكال و العقود و التعاديل ذوات التساوي و النظام و النسب في تاليفها، و في المذوقات كالطعوم المركبة من ألوان الطبخ و الا بازير، و في المسمومات كالروايح المركبة كالفالية و الخلق و الند و البخور، و في المسموعات كالأصوات و الألحان المركبة المناسبة، و لذلك احدثت التزاويق و الثقوش و صناعة الطبائخ و العطر، و كان من معاني القول ما لا ينفع السامع اما لوهاء اسه و هو الحس و التخيل، و اما لضعف الجمهور عن تصوره بمحض القول و ما يدعوا اليه من طريقه ؛ اضطر اصحاب السياسة لصلاح العالم الى تنفيذ ما يعود بصلاحتهم و انفاقه عليهم بتركيب القول و وزن الكلام بتاليف الألحان و الايقاعات المقوية للتخيل، و كان للنفس انقباض عن منافر و انبساط الى ملايم ولم يعد جميع ذلك من تناسب ما من الوزن، و التاليف الصوتي ما يطابق ذلك و عملت لا نواع تحريكها و ابساطها و تسكينها و انقباضها او زانا و اشعارا و اصواتا صادرة من جهة الموافقة و المشاكلة مقبولة المعنى، حتى كان للقدماء (89b) اثني عشر نوعا من الاوزان لتاليف الا لحن لاثني عشر صنفا من العشيرة بينهم كالأصل و القاعدة، قد شرح في مواضعه، حتى انهم استعملوا في كل واحد من هذه والمعاني ما يلائمه من التاليف و النسبة، ينعكس كل واحد من الوزن و المعنى على صاحبه.

و من اراد اتباع آثارهم على التحقيق فينبغي ان يتميز بالرياضيات ثم بالطبيعات لتعرف موافقة نظام المزاج لنظام الوزن .

ولكن لما كان الغرض من ذلك نفاذ الامر و بلوغ الغرض، فلنجعل حاله حال المنجم بالزيج و الحساب الصرف بدلا عن المجسطي و علم الهيئة بالبرهان. و يكفي استعمال ما لا عم من ذلك في كل لغة من شعرها على سبيل الذوق و التجربة، كما نجد ذلك في هيج الرقص و الدستند من تاليف نسبة الضعف و نسبة المثل و النصف، المساوات و الضعف، المثل و النصف، و في هيج الحرب و الاغراء بالمساوات، و في اتباع الطبول و الدبابب بالمثل و الثلث و الضعف و الثلث و عند نقل الاثقال بالضعف و بالاضفاف .

و اما الايقاع والتالیف الصوتی فهو كانه نطق طبیعی عام لجميع الامم وكثیر من الحيوان. فان كثیرا ما یصطاد منها بالنغم و الالحان ، و كثیر منها یستعمل اللحن البسیط كالعندلیب و غیره من الطیور.

ولكن كما انه فی القیاس السوفسطائی ایهام الشیء ضداله لما توهم الساكن متحركا، مثل القمر یظن انه متحرك من حركة السحاب، و كالصحيح مكسورا كخشبة قائمة فی ماء و توهم الصغیر عظیما كدرهم فی ماء، او كوكب فی (90a) بخار، و كایهام الحلومرا كالعسل فی فم المحرور ، فكذلك یكون القیاس الشعری یخیل ماليس بانه ايس، اعنى ماليس بموجودانه موجود ، مثل رؤية الهلال والشخص فی الماء، و كتخیل الشیء فی المنام والاحلام تحكم بوجودها لوجودها فی التخیل، و نجعل قیاسیة بالنظائر والاشباه، مثل ان الانسان حسن، والشمس حسن، فالانسان اذا شمس، وان النار سریع الفعل و السیف سریع القتل، فالسیف اذا نار. وعلى هذا بناء هذا القیاس ، و المعول فیہ على افعال النفس من موافقة وزن الشعر على ذلك المعنى.

و قد اخطأ من قال ان فی اقسام اجزاء كتب المنطق ان الشعر كذب محض ، لان الشعر لیس الغرض عنه ان یكون كذبا اولا كذبا، ولكن الغرض و الغایة منه تحريك الخيال و افعال النفس، وقد ظهر من حده و هو هذا : الشعر كلام مولف مخیل محصور فی ايقاع متفق ذی جمل متساویة الايقاع متكررة متشابهة حروف الخواتیم.

تم القول للمعلم الثانی

این رساله از روی نسخه‌های شماره ۵۳۵ مارش در پادلیان و شماره ۴۶۰۵

اسماعیل صائب در استانبول در اینجا نشر شده است

محمد اسمعیل رضوانی

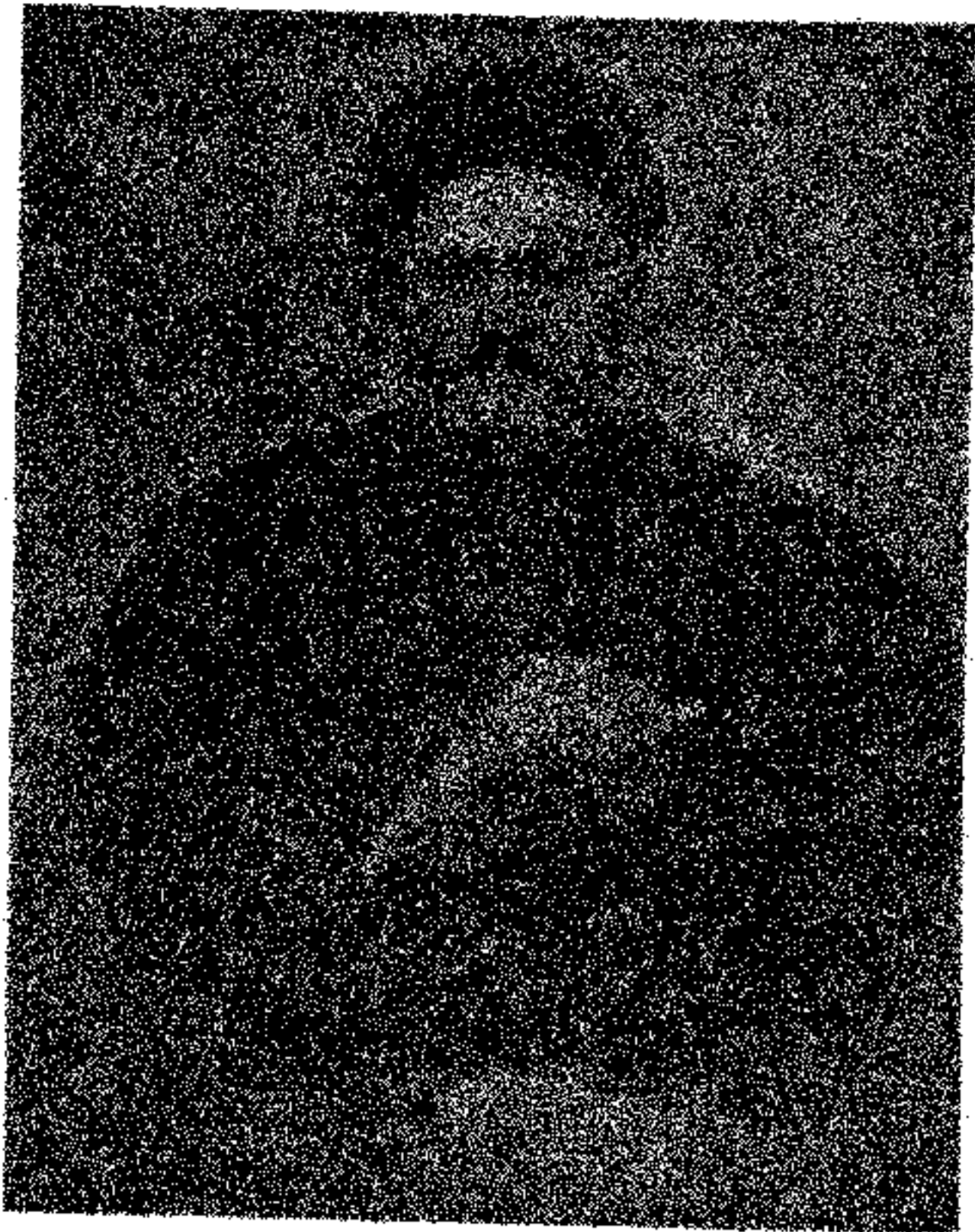
## نسیم شمال

روزنامه نسیم شمال در سال ۱۳۲۶ قمری در شهر رشت پایه‌ر صه ظهور گذاشت. در تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران تألیف ادوارد برون تاریخ انتشار نخستین شماره آن دوم شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری تعیین شده و مرحوم محمد صدر هاشمی در تاریخ جراید و مجلات ایران همین تاریخ را و ظاهراً به استناد همان مدرک برگزیده. در کتاب «از صبا تا نیما» نیز همین تاریخ آمده است. ولی در سر لوحه شماره‌هایی که در رشت انتشار یافته، سال آغاز انتشار آن ۱۳۲۶ تعیین شده است. بنابراین سال ۱۳۲۵ که از طرف مورخین و نویسندگان آغاز انتشار این روزنامه تعیین شده است مسلم صحیح نیست. حال در چه ماهی و در چه روزی از این سال نخستین شماره نسیم شمال انتشار یافته است بر این بنده روشن نیست. عجیب این است که خود او در یکی از اشعارش سال ۱۳۲۴ را آغاز انتشار نسیم شمال گفته است:

در هزار و سیصد و بیست و چهار چون بشد مشروطه این شهر و دیار

کردم ایجاد این نسیم نغز را عطر بخشیدم ز بویش نغز را

متأسفانه تا کنون نه‌دوره روزنامه نسیم شمال مورد بررسی قرار گرفته و نه درباره تاریخچه زندگی مرحوم سید اشرف‌الدین الحسینی مدیر آن تحقیقی بعمل آمده است. اینک بعد از گذشت ۶۹ سال که از تاریخ انتشار روزنامه او



و بعد از گذشت چهل سال که از تاریخ وفاتش می گذرد این تحقیق و بررسی آغاز شده و بنا بر این نمی توان انتظار داشت که ناگهان همه چیز روشن گردد. در این فاصله نسبتاً طولانی ظاهراً تنها مرحوم سعید نفیسی يك مقاله زیبا و شورانگیز حاوی خاطرات شخصی درباره اشرف الدین در مجله سید و سیاه شهر پور ۱۳۳۴ انتشار داده که بعدها هر کس قلمی برداشته و مطلبی راجع به سید و روزنامه او نگاشته تمام یا قطعاتی از این مقاله را نقل کرده و تقریباً به همین نقل اکتفا کرده است. تنها نویسندگانی که مطالب تازه ای به دست ما داده است دانشمند و نویسنده محترم آقای یحیی آریز پور است که با استقصای کامل در کتاب «از صبا تا ایما» شرح حال او را نگاشته و اشعار او را نقد فرموده است. جالب ترین نکته ای که در گفتار آقای

آرین پور وجود دارد مقایسه‌ای است که بین اشعار اشرف‌الدین و نویسندگان روزنامه ملا نصرالدین انجام یافته و چنین نتیجه گرفته شده است که «سید اشرف‌الدین مترجم و ناقل افکار صابر برای فارسی‌زبانان بود و حتی غالب اشعار اصیل وی نیز تا حدی صابرا نه بود». در این تردید نیست که مرحوم سید اشرف‌الدین سخت تحت تأثیر روزنامه ملا نصرالدین قفقاز قرار داشته و با شواهد و دلایلی که نویسنده محترم ارائه داده است هیچ گونه تردیدی باقی نگذاشته است. اما اینکه به ضرس قاطع او را منحصرأ مترجم و ناقل بدانیم صحیح نیست. سید اشرف‌الدین شاعری است زبردست و در فن طنز و کنایه بی بدیل و بی نظیر و از آن نمونه افراد نادری است که در هر چند قرن يك بار در جوامع بشری پا بر صه ظهور می‌گذارند و همه را مجذوب گفتار نغز و شیوای خود می‌کنند و طبعاً از افکار حکما و شعرای قبل از خود الهام می‌گیرند و مفاهیم و معانی ابداعی دیگران را بشیوه روز آرایش می‌دهند و بر آنها با الفاظ و کلماتی دیگر لباس نئی پوشانند و این هنری است ذاتی و جوهری که ابراز آن برای هر کسی مقدور نیست. اشعار هر شاعر و گفتار هر نویسنده‌ای را که با این دید مورد بررسی قرار دهیم پرنوی از گفته‌های دیگران را در آنها خواهیم یافت و اگر این مقایسه و این تطبیق بین روزنامه ملا نصرالدین و سایر جراید عهد انقلاب انجام گردد و این حقیقت جلوه خواهد کرد که نه تنها سید اشرف‌الدین تحت تأثیر این روزنامه بوده است بلکه بسیاری از نویسندگان و سخنوران و شعرای آن عهد از سبک و روش ملا نصرالدین الهام گرفته‌اند. ولی آیا نویسندگان خود ملا نصرالدین مبتکر سبکی تازه و روشی نو بوده‌اند؟ گمان نمی‌کنم قضاوت در این مورد بماند تا آن‌گاه که این تحقیق انجام پذیرد. فعلاً از این مطلب در می‌گذرم و علاقه‌مندان را به جلد دوم کتاب گرابهای «از صباتانیمان» ص ۶۱ ببعده راهنمایی مینمایم.

باری تردیدی ندارم که روزنامه نسیم شمال در سال ۱۳۲۶ هجری قمری بطور رسمی و منظم در شهر رشت انتشار یافته است و به استناد گفته مدیر آن از سال

۱۳۲۴ بطور پراکنده نشر شده است. صاحب تاریخ جراید و مجلات ایران می نویسد «روزنامه مذکور تا انحلال مشروطه اولی منتشر می شد و در آن وقت توقیف گردید و در سال ۱۳۲۷ قمری از توقیف خارج شد و پس از فتح تهران و غلبه آزادی خواهان نسیم شمال با کمک های مادی و معنوی مرحوم محمد ولی خان سپهدار مجدداً پا به دایره انتشار گذاشت.»

این نظر قابل تأمل است. زیرا چنانکه میدانیم پس از بتوپ بستن مجلس آزادیخواهان کیلان به پیروی از مردم تبریز از فرمان محمدعلی شاه سر باز زدند و زمام حکومت کیلان را به کف با کفایت سپهدار تنکابنی سپردند. آیا در این زمان یعنی در فاصله بین قیام کیلان و فتح تهران مرحوم سید اشرف الدین که عشقی شدید به روزنامه نگاری داشت ساکت مانده و در زاویه سکوت و سکون جای داشته است؟ بسیار مستبعد بنظر میرسد. گمان میرود نسیم شمال بلافاصله پس از زمام دار شدن سپهدار حیات خود را از سر گرفته باشد، بخصوص که مرحوم صدر هاشمی پس از مطالب مذکور در فوق می نویسد:

«اشرف الدین دریکی از شماره های نسیم شمال در فتح کیلان و ورود سپهسالار اشعار می سروده و برون تمام اشعار را درص ۲۶۰ کتاب خود نقل کرده است.

ز یمن مقدم سعد سپهدار	شده کیلان دگر باره پر انوار
غبار مقدمش را کحل ابصار	سزد کیلانان یکسر نمایند
که ناهت منتشر گشته در اقطار	جهانگیرا امیرا دستگیرا
چو تو ملت پرستی هیچ دیار	بغیر خود ندیده است و نبیند
نگهدارت خداوند جهاندار	همیشه باد مداح تو اشرف

بنابر این تردید نیست که مدت توقیف نسیم شمال نسبت به جراید دیگر کوتاه بوده است. به هر صورت در باره نسیم شمال رشت ابهام بسیار است که امیدوارم بزودی بر طرف گردد، آنهم به این شرط که دوره کامل این روزنامه فراهم گردد و این کار مشکلی نیست. مطلبی که بطور قاطع باید عرض کنم این است که نسیم شمال

رشت نسبت به نسیم شمال تهران از نظر فنون ادب و هنر بسیار فروتر بوده است و مرحوم سید اشرف الدین در سالهای نخستین روزنامه نگاری آن زبر دستی و مهارت و قدرتی که بعدها پیدا کرده نداشته است. مقالات و اشعار نسیم شمال رشت خیلی ابتدائی است و اگر نسیم شمال تهران به سیاق رشت انتشار می یافت و ذوق و استعداد این مرد بزرگ شکفته نمی شد این روزنامه در تهران توفیقی حاصل نمی کرد و مانند بسیاری از روزنامه های زمان نام آن از خاطر محومی گردید. برای نمونه چند بیت از شماره ۱۱ سال سوم منتشره در ۲۷ شعبان ۱۳۲۹ آورده می شود:

نصیحت مادر به دختر:

روز نشاط عالم است	ای دخترك بیدار شو
وقت بلوغ آدم است	ای دخترك بیدار شو
آمد بشارت از فلک	دختر بود رشك ملك
زین مرده دلهایی غم است	ای دخترك بیدار شو
اندر اروپا سر بسر	در علم و تحصیل هنر
زن افضل است و اقدم است	ای دخترك بیدار شو
فرمود فخر کاینات	علم از برای مؤمنات
یار و رفیق و همدم است	ای دخترك بیدار شو
وقتی که مطلب شد بیان	وقتی که صحبت شد عیان
روز ظهور اعظم است	ای دخترك بیدار شو

چنین بنظر می رسد که مرحوم سید اشرف الدین در این دوره علم و اطلاع کاملی از مسائل سیاسی و سیاست مدن و آئین مملکت داری نداشته و در این باره سخت مبتدی بوده است. مثلاً در همین شماره نوشته ای دارد تحت عنوان سؤال و جواب داش حسن با بابا احمد بزرگ

س - مسلك ديموكرات يعنى چه؟ (که البته منظور دموکراسی است.)



ج- فرقه دیمو کرات تابعان دیمقراطیس یونانی هستند که هواخواه فقرا و حافظ مقام اشراف می باشند و مسلک پیغمبر آخر زمان ص بر دیمو کرات قائم است.

س- دشمنان مشروطه چه می گویند و چه میخواهند؟

ج- دشمنان مشروطه میخواهند دستخط آقایان نجف را پاره کنند و اسلام را بکفر بفرورشانند. اسمی از قرآن و کلام الله در زمین باقی نماند. ناموس يك مملکت شیعه بر باد رود. صد هزار جوان در خون بغلطنند. تا آن بی رحم ها قاه قاه بخندند و دوباره دوریال قوللق بگیرند.

س- یعنی اینطور جانورها، اینطور حیوانات در زیر آسمان پیدا میشوند؟

ج- بلی. ولی مسلمان نیستند. زیرا که هر کس بدیگری بدی کند آدم و مسلمان نیست.

بطوری که ملاحظه می فرمائید نثر نسیم شمال رشت چندان جالب نیست و علت اینکه دوره نسیم شمال رشت خیلی نایاب است همین است. زیرا آنچه محقق است بشر در حفظ آثار گرانقدر علمی و هنری و ادبی می کوشد و آنها را از فنا و زوال مصون می سازد. دوره نسیم شمال رشت چنگی بدل نمی زده است.

نسیم شمال رشت انتشار مرتبی هم نداشته و در سر لوحه آن این عبارت دیده میشود. این روزنامه عجالتاً هر قدر ممکن شد بطبع میرسد. اشتراک سالیانه ۱۵ قران. قیمت هر ورق در رشت سه شاهی.

مرحوم سید اشرف الدین طی تاریخچه ای که بر این بنده روشن نیست از رشت به تهران آمد. در سال ۱۳۳۳ ه ق به انتشار روزنامه خود در تهران پرداخت. در این شهر بود که ناگهان استعداد خارق العاده او میدان جولان یافت و این غنچه بسته شکفته شد و مشام جانها را معطر ساخت و به تمام معنی شاهکارهائی بوجود آورد که هم در تاریخ شعر و ادب ایران جاویدان خواهد ماند و هم روزنامه او در تاریخ روزنامه نگاری جای والا و بالائی پیدا خواهد کرد. خیلی سعی کردم که نخستین شماره منتشره در تهران را پیدا کنم نشد. زیرا این شماره می توانست بسیاری از نکات

تاریک را روشن کند و مسلم علت انتقال روزنامه از رشت به تهران در آن منعکس شده است. اما چند شماره از سال ۱۳۳۳ را در دست دارم و پیداست که از همان سال اول جالب و جاذب بوده است. اینک چند بیتی از شماره ۲۱ که در پنجشنبه ۱۴ جمادی الاول ۱۳۳۳ در دل زمستان انتشار یافته است قرائت می کنم که با اشعار قبلی که خوانده شد مقایسه فرمائید. ظاهر آدر زمستان این سال زغال در تهران نایاب بوده است می نویسد.

ای که رویت شده پنهان به جوال	آزغال شازده زغال میرزا زغال
از تو و افور کشان مست همه	قهوه چیها بتو یا بست همه
اهل معنی بتو همدست همه	آزغال شازده زغال میرزا زغال
زینت خانه و مطبخ از توست	گرمی عالم برزخ از توست
رونق آتش دوزخ از توست	آزغال شازده زغال میرزا زغال
اغنیای تو به عیش و طربند	وزرا گرم ز تو روز و شبند
فقرایی تو به رنج و تعبند	آزغال شازده زغال میرزا زغال
روغن و گوشت اگر گشته گران	هست امید که گردد ارزان
لیک نرخ تو همان است و همان	آزغال، شازده زغال، میرزا زغال

در همین شماره درباره زمستان سخت و سرد بشارتی به فقرا داده است که برای نشان دادن نمونه نثر او آورده می شود: «در موسم زمستان آنچه طغیان و طوفان برف و باران و بوران عظیم تر گردد فصل نوبهار طراوت و لطافت گلشن و گلزار بیشتر گردد، حلاوت و زینت چمن و لاله زار زیادتر شود، گریه ابر سبب خنده کل گردد، ولوله رعد نتیجه اش زمزمه بلبل شود، شدت سرما جمال گل رعنا را بیار آورد، طوفان سرد باغ را به شکوفه های سرخ و زرد بیاراید، بادهای شدید نتیجه اش نسایم لطیف گردد.» اینکه استاد آرزین پور نوشته اند که سید اشرف مضمون اشعار خود را از صابر می گرفته بدون اینکه «لا اقل یک بار در نسیم شمال اشاره کند» نکته ای است

قابل تأمل است زیرا بعضی از اشعار او امضای هوپ هوپ دارد و تردید نیست که این امضاء اشاره به هوپ هوپ نامه صابر است و از جمله شعری است در شماره ۲۰ جمعه ۲۶ جمادی الاول ۱۳۳۴ که بسیار مشهور است.

بیچه جون داد مکن آلولو میاد      داد و فریاد مکن آلولو میاد

خفه شو آلولو میاد می بردت      در لب آب روان می دردت

لقمه لقمه سرپا می خوردت      از وطن یاد مکن آلولو میاد

بیچه جون داد مکن آلولو میاد

بتو چه مرده یکی زارع پیر      دخترانش همه مفلوک و صغیر

همه عربان و پریشان و فقیر      فکر اولاد مکن آلولو میاد

بیچه جون داد مکن آلولو میاد

از بزرگان همه تنقید مکن      یاد از رستم و جمشید مکن

از وطن این همه تمجید مکن      وصف اجداد مکن آلولو میاد

بیچه جون داد مکن آلولو میاد

نسیم شمال تهران در روز گاری منتشر می شد که آزادبخواهان به نتایجی

که از مشروطه انتظار داشتند نرسیدند. بنا بر این بیشتر مضامین و مفاهیم سید اشرف

الدین در حول و حوش همین یأس و ناامیدی دور می زد.

برای نمونه چند بیتی از شماره ۴ منتشره در ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۳۴ که

آه امضای هوپ هوپ دارد آورده می شود.

ای نسیم از وضع ایران خنده می گیرد مرا

صبح اندر سبزه میدان خنده می گیرد مرا

شب به پهلوی خیابان خنده می گیرد مرا

روز و شب با چشم گریان خنده می گیرد مرا

رفته بودم بنده سوی اصفهان يك ماه پیش

نصف شب رفتم به حمام و حنا بستم بریش

سهو کردم صبح دیدم آن حنا بوده سریش  
 از سبیل و ریش لرزان، خنده می گیرد مرا  
 وارد شیراز گشتم با رخی از غصه زرد  
 رو به رکناباد رفتم تا بنوشم آب سرد  
 پیر مردی پیشم آمد صحبت از مشروطه کرد  
 واقعاً از نطق پیران، خنده می گیرد مرا  
 آن زمان مشروطه اول مرا آمد یاد  
 آن جرایدهای رنگارنگ و فتوای جهاد  
 صوراسرافیل و آن هنگامه و فریاد و داد  
 ز آن فداکاری به میدان، خنده می گیرد مرا  
 گاه یاد آمد مرا آشوب آذربایجان  
 زان ضررهائی که بر ملت رسید از مال و جان  
 جنگ باقرخان و جوش و شورش ستارخان  
 گاه از دعوای زنجان، خنده می گیرد مرا  
 گاه می آید یادم رشت و آن هنگامه‌ها  
 صبح در مسجد ز سر برداشتن عمامه‌ها  
 وان فرستادن به تهران محرمانه نامه‌ها  
 رفتن یفرم به تهران، خنده می گیرد مرا  
 حال شش روز است من از شهر شیراز آمدم  
 سوی تهران با رفیقی شوخ و طنز آمدم  
 مثل اردک رفته بودم بدتر از غاز آمدم  
 می روم پیش رفیقان، خنده می گیرد مرا  
 اینکه باز در کتاب «از صباتانیماء» نوشته است «مندرجات نسیم شمال را که  
 غالباً اشعار فکاهی و انتقادی بود از سطر اول تا سطر آخر خود سید اشرف می نوشت

و اشعار دیگران را در آن چاپ نمی کرد، باز نکته قابل تأملی است. ظاهر آن در سالهای اول که بقول مرحوم سعید نفیس «آسمان جل و ارسته و بی اعتنا به همه کس و همه چیز بود و در ضلع مدرسه صدر در جلو خان مسجد شاه حجره ای تنگ و تاریک داشت» این طور بوده است. اما از مطالعه خود دوره روزنامه در این سالها استنباط میشود که سال بسال توسعه می یافت و بر اهمیت آن افزوده می شد و نویسندگان دیگر نیز به آن مقاله می دادند. بخصوص در سالهای آخر اشعاری از مر تضی هاتفی، اعتماد کاشانی متخلص به فنائی، علی دفتری، غ. سالک، مجتهدی، فضل الله کرگانی، علیرضا خان آگهی، عباسعلی مجلسی، محمد آقا حق پرست، رضا روشنی، کر بلائی حسین شعر باف، می بینیم که تصور نمی رود این امضاها همه مستعار باشد. زیرا امضاها مستعاری که خود آن مرحوم برای خود انتخاب کرده عبارت است از لات و لوت، یتیم جوجه، میرزا قشون علی، محروم الحقوق، مسکین طلبه، آکل الوقیات، ملاحسرت، و امثال آنها. این امضاها مستعار غیر تکراری بستگی داشته است به مضمون شعر یا مقاله ای که درج می شده. در شماره ۶ منتشره در ۲۴ ذیحجه ۱۳۳۵ نوشته ای دارد تحت عنوان «جمعه» به امضای دخو که بی شباهت به چرند و پرندهای مرحوم دهخدا نیست. اما آیا از دهخدا است نمیدانم.

آنچه از مجموعه روزنامه نسیم شمال در همان آغاز بررسی عیان می شود اعتقاد شدید او به مبانی مذهبی است. مجال است که در اعیاد و یا عزاهای مذهبی شعری از اشرف الدین در روزنامه او درج نشده باشد. وی در بست و بدون ذره ای خرده گیری و بدون ذره ای تردید تسلیم شعایر مذهبی است. مذهب حقه اثنی عشریه در اعماق عروق و اعصاب این سید سعادت مند مانند روح حیات سیلان و جریان دارد. اگر اشعاری که هر سال در ماه محرم و صفر در رثای خامس آل عبا روحی و ارواح العالمین له الفدا سروده و در روزنامه های خود چاپ کرده است يك جا شود مجموعه شور انگیزی بوجود خواهد آمد و از این نظر مرحوم اشرف الدین را باید در تاریخ ادبیات فارسی در ردیف مرثیه سرایان بزرگ مانند محتشم کاشانی، وصال شیرازی،

جودی خراسانی و غیره جای داد. مقالاتی هم در باره دین نگاشته و از آن جمله مقاله‌ای است که در شماره ۸ در ۱۶ ربیع‌الثانی سال ۱۳۳۴ درج شده است درباره توپ بستن روسهای تزاری به حرم امام هشتم شعر درد ناکی سروده است:

در خراسان يك نگاهي بر بنای من کنید

يك نظر بر روضه و صحن سرای من کنید

با زبان و حال شرح ماجرای من کنید

بعد از این هر ساله ترتیب عزای من کنید

مرحوم سید اشرف الدین بعد از کودتای ۱۲۹۹ به طرفداری از سردار سپه برخاست و این رویه را تا آخرین روز حیات ادامه داد. در شماره ۲۶ پنجشنبه ۷ ذی‌قعدة ۱۳۵۲/۳ اسفند ۱۳۱۲ که مزین به تصویر رضاشاه کیسر است به مناسبت سالگرد کودتا می‌نویسد: سوم حوت ۱۲۹۹، سوم اسفند ۱۳۱۲. فاصله میان این دو تاریخ بیش از سیزده سال نیست و سیزده سال در جریان حیات يك مملکت کمتر از يك ثانیه است در عمر يك نفر از اولاد بشر و يك ثانیه در عمر بشر بقدری نسبتاً کم است که حتی کفاف يك مرتبه تنفس را نمیدهد. پس اگر شخصی در ظرف این يك ثانیه از جهت وزن یا قد شعور دفعتاً ترقی نماید این ترقی را غیر از معجزه هیچ چیز دیگری نمیتوان حمل نمود. در ظرف این مدت سیزده سال که از عمر ملت ایران گذشته فقط سیزده سال اگر امروز را با سیزده سال قبل مقایسه نمائیم با يك دنیا تعجب ملتفت می‌شویم که ترقیات مملکت ایران در این مدت قلیل همان شکل معجزه‌ای را پیدا کرده است که در فوق گفتم.»

مرحوم صدر هاشمی پس از آنکه سبک روزنامه نسیم شمال را شرح می‌دهد می‌نویسد: «نسیم شمال بسبک مذکور تا اواخر سال چهارم منتشر شده و از سال پانزدهم که مصادف با مرگ مرحوم اشرف الدین بوده بصاحب امتیازی و مدیر مسئولی ح. حریرچیان و سردبیری حریرچیان ساعی انتشار یافته است. معذلك

علی رغم این گفته چنین استنباط می‌شود که مدتی تعطیل بوده است. زیرا در شماره اول سال سیزدهم که در ۱۷ شهریور ۱۳۱۱ شمسی انتشار یافته است اشعاری دارد که حکایت از تجدید انتشار آن می‌کند:

ای مردمان ایران، باز آمدم به میدان

در شهر خوب تهران، باز آمدم به میدان

شعر نسیم اول بر رشت داد زینت

روشن شد از چراغش چشم تمام ملت

با روزنامه میکرد غمخواری رعیت

شبها میان مسجد کردی دعا به دولت

اینک بشکل عرفان باز آمدم به میدان

ای عازمان تهران باز آمدم به میدان

شورافکنزترین شماره‌های دوره نسیم شمال دوره‌های وسط آن است. زیرا

در دوران جوانی در رشت میدان اندیشه او محدود بوده و در روزگار کهولت شوق

و نشاط را از دست داده است. در واپسین ماههای عمر سرو کارش به دارالمجانبین

افتاد و در همانجا نیز اشعار خود را می‌سرود و به چاپ میرساند. من بیک شماره از

این زمان دست رسی پیدا کردم که در بالای آن نوشته است «ادبیات نسیم شمال با کمال

افسردگی در دارالمجانبین انشاء شد، بتوسط محمد معروف بسقا بطبع رسید.» در این

شماره به مناسبت روز ولادت رسول اکرم ص قصیده‌ای انتشار یافته و اشعاری انتقادی

درج شده است.

تاریخ وفات او را در فروردین ۱۳۱۳ ذیحجه ۱۳۵۲ نوشته‌اند. خدای او را

بیامرزد و غریق انوار رحمت بی منتهای خویش بفرماید.

گرامت رعنا حسینی

## مختصری وافی در علم قوافی

از میرزا حبیب قآنی

دو رساله موجز در علم قافیه از دو حبیب می‌شناسم ! یکی رساله ساده و آموزنده استاد حبیب ینمائی است که بارها آن را خوانده‌ام و به حفظ سپرده‌ام و آن را به دانش آموزان درس داده‌ام؛ دیگری رساله قافیه میرزا حبیب قآنی است در جنگی به خط خودش و محفوظ در کتابخانه مجلس شورای ملی که دانشمند عالیقدر عبدالحسین حائری آن را در صفحه ۶۷۸ بخش دوم جلد دهم فهرست آن کتابخانه معرفی نموده‌اند.

حال که به پاس خدمات ادبی استاد حبیب ینمائی دفتری منتشر می‌شود، مناسب دیدم با انتشار آن رساله در دفتر این حبیب ذکری از آن حبیب بنمایم. اگر این رساله به قلم و خط قآنی باشد ظاهراً آن را از سر تفتن نوشته و حتی آن را از سواد به بیاض نیاورده چون بعضی شواهد از او قوت شده یا که مناسب به موضوعش نیاورده و یا مطلب را ناقص و ابتر رها کرده است. خلاصه، به کاملی و جامعی رساله استاد ینمائی نیست، اما ظاهراً اثری است بازیافته از شاعری بلند پایه که لازم بود برای شناسایی بیشتر او چاپ گردد.

این رساله در صفحات ۱۸۴ تا ۱۹۰ آن جنگ نوشته شده است، و قآنی در اولش این رباعی را نوشته است:



## لمحرره قآنی

عاقلی خواهی دلا ، در عاشقی دیوانه باش  
 آشنا شو با یکی، وز عالمی بیگانه باش  
 حل يك مشکل نشد در مسجدت هفتاد سال  
 مصلحت را يك دو روزی (۱) خادم میخانه باش  
 و در آخر رساله این غزل است:

لمحرره قآنی در مابین آهوان و سمنان گفته شد سنه ۱۲۵۳  
 گر روز و شب کنند جهانی ملامتم  
 در عشق روی دوست همین بس علامتم  
 شکر خدا که در صف رندان پاکباز  
 فتوی نوشته پیرمغان بر امامتم  
 يك عمر سر عشق نهان داشتم ز عقل  
 این بود در طریقه رندی کرامتم  
 در هر بهار سجده برم سرو و لاله را  
 یعنی اسیر لاله رخی سر و قامتم  
 تا راه من بکوی خرابات داده عشق  
 نبود ز هیچ گونه گناهی ندامتم  
 زین پس چو آب جوی نمایم بهیچ جای  
 ترسم دلی ملول شود از اقامتم  
 زین چشم تر که خرمن عمرم به باد داد  
 جز وصل روی دوست که جوید غرامتم  
 چندان عذاب کرد به جانم شب فراق  
 کاسوده داشت از غم روز قیامتم  
 گردی که بر رخ است مرا از غرور زهد  
 شوید مگر گناه به اشک ندامتم  
 قآنی از فراق چسان جان برم که هست  
 هر گوشه صد بلا به کمین سلامتم  
 این دو شعر در چاپهای دیوان او نیست.

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد از تیمن ، موزون ترین کلامی که قافیه سنجان بلاغت بدان متکلم گشته،  
اعنی سپاس و ستایش حضرت و اهب العطیات - جل جلاله عن الاحاطة بکنه کماله. و  
پس از توسل به مطبوع ترین مقالی که عندلیبان چمن فصاحت به آن مترنم شده  
اعنی درود و تحیت سرور کاینات - سلام الله و صلوات زا کیات علیه و آله.

نموده می شود که این مختصری است وافی به قواعد علم قوافی که به موجب  
اشاره بعضی از اجله اصحاب و اعزّه احباب صورت تحریر و سمت تقریر می یابد،  
امیدواری چنان است که به سعادت اصغماً محظوظ و بعین رضا منظور و ملحوظ گردد:  
چو گل به خنده در آید لب اندر نشاط

اگر ز گلشن لطفش وزد نسیم قبول

و من الله الفوز بكل مأمول والوصول الی کل مسؤل

### مقدمه

بدان که قافیه در عرف شعرای عجم عبارت است از اتمام آن چه تکرار آن  
در آخر ایات واجب باشد یا مستحسن به شرط آن که مستقل در تلفظ نباشد؛ یا به منزله  
جزو، و بعضی تمام کلمه آخر را قافیه گفته اند؛ و بعضی حرف <sup>۱</sup> روی را.

ردیف: کلمه‌ای را گویند یا بیشتر که بر سبیل استقلال در آخر همه ایات بعینه مکرر شود، و شعر مشتمل بر ردیف را مردف خوانند و این خاصه شعرای عجم است.

## فصل اول

حروف قافیه نه است، چنان که گفته‌اند:

روی و ردف و دگر قید و بعد از آن تأسیس

دخیل و وصل و خروج و مزید و نایرمدان

روی: آخرین حروف اصلی است از قافیه یا آن چه به منزله آن باشد، چون لام

در این بیت:

در ازل نقش تو بر تخته گل، دیده دل

دید و پای دل بیچاره فرو رفت به گل

ردف: الف و واو یا را گویند بشرط آن که پیش از روی واقع شده باشد بی

واسطه متحرکی و حرکت ماقبل ایشان از جنس ایشان باشد. و هر قافیه که مشتمل

باشد به ردف آن را مردف خوانند بسکون را، پس اگر در میان روی و ردف ساکن

در نیامده باشد آن را مردف بر ردف مفرد گویند، چنان که:

شعر

ای از بنفشه ساخته گلبرگ را نقاب

وز شب طپانچه‌ها زده بر روی آفتاب

و اگر ساکن واسطه باشد، آن ساکن را ردف زاید گویند و الف و واو یا

را ردف اصلی و آن قافیه را مردف بر ردف مرکب گویند، چنان که:

## شعر

از بس که تنم ز ایش عشق تو گداخت

نتوان تنم از شمع همی باز شناخت

و حروف ردف زائد شش است، چنان که گفته اند:

## شعر

ردف زائد شش بود ای زوفنون      خا و را وسین و شین و فآ و نون

چون ساخت و سوخت و ریخت، و کارد و مورد، و کاست و پوست و زیست، و

داشت و گوشت، و یافت و کوفت و فریفت، و مانند آن.

و بدان که ردف در قافیة فارسی چون واو یا یا باشد بر دو گونه است

معروف و مجهول؛ معروف آن است که ضمه و کسره ماقبل واو یا [به] اشباع تمام

نموده باشند، چون پیروپور؛ و مجهول آن که به اشباع تمام نکرده باشند، چون

شوروشیر؛ پس احسن بلکه واجب آن است که معروف و مجهول در یک شعر جمع

نکنند، چنانکه کمال اسمعیل کرده است:

با دل گفتم تو باری ای دل‌لیکی      کز من دور و بیار من نزدیکی

دل گفت که بادهان وزلفش عمری      تا می سازم به تنگی و تاریکی

و گاه باشد که یا مجهول را با کلمات عربی اماله کرده باشند جمع کنند،

چنان که انوری گوید:

تا ماه رویم از من رخ در حجب دارد

نی دیده خواب بیند نی دل شکیب دارد

قید: حرف ساکن را گویند غیر ردف که پیش از روی باشد بی واسطه،

چون نون در این بیت:

## شعر

چو زهره وقت صبح از افق بسازد چنگ  
زمانه تیز کند ناله مرا آهنگ

و حروف قید در لغت پارسی ده است، چنان که گفته اند:

گر حروف قید را گیرند یاد      نیست در لفظ عجم از ده زیاد  
با و خا و را و زا و سین و شین      غین و فا و ها و نون باشد یقین

چون ابر و صبر، و نخت و بخت، و خرد و درد، و بزم و رزم، و دست و مست،  
و دشت و گشت، و نغز و مغز، و سفت و گفت، و بند و پند، و چهر و مهر. و اگر  
بنای قافیه بر عربی نهند رعایت قید در جمیع حروف لازم است، چون رعد و وعد،  
جیب و غیب، و بکر و فکر و امثال آن.

\* \* \*

تأسیس: الفی را گویند که میان او و روی ادیک حرف متحرك واسطه باشد،  
و آن متحرك... شبهه آن است که این الف را در جمیع ایات رعایت باشد، چنان  
که کمال گفته است در قصیده‌ای که مطلعش این است:

ای آن که لاف می‌زنی از دل که عاشقت

طوبی لك از زبان تو با دل موافقت

و شعرای عجم برخلاف فصحای عرب رعایت تأسیس را واجب نمی‌دارند بلك  
مستحسن می‌شمارند.

[دخیل]: آن حرف متحرك را گویند که میان تأسیس و روی واقع شود،  
چون شین و فا در این بیت گذشته.

وصل: حرفی را گویند که به روی الحاق کنند، چون میم در این بیت:

من بیوی تو هواخواه نسیم سحرم

که نسیم از تو خبر دارد و من بی خبرم

خروج : حرفی را گویند که به وصل پیوندد، چون میم در این بیت<sup>۱</sup>

ما هیچکسان هیچکاریم      ما سوختگان خامکاریم

مزید : حرفی را گویند که به خروج پیوندد، چون شین در این بیت:

شعر

علی عینیه عین الله چو چشمان سیاهش

چه مژگان سنان آسا چه مردافکن نگاهش<sup>۲</sup>

نایره : يك حرف را یا بیشتر که به مزید ملحق شود، چون میم و شین در

این بیت:

آن مه که به چشم مهر دیدستیمش      از جمله نیکوان گزیدستیمش

## فصل دوم

حرکات قافیه شش است، چنان که گفته اند:

شعر

رس و اشباع و حذو و توجیه است      باز مجری و بعد از دست نفاذ

رس : حرکت ماقبل تأسیس را گویند، پوشیده نیست که آن غیر فتحه

نتواند بود.

۱ - شاهد ذیل را برای وصل آورده بود که مناسب آنجا نبود پس آن را به ذیل خروج

افزودیم تا شاهدهی باشد برای آن .

۲ - این شاهد مناسبتی با مزید ندارد و از نظر وزن و هم معنی معیوب است .

اشباع : حرکت دخیل را گویند، بیشتر کسره باشد چنان که گذشت، و  
فتحه نیز می آید چنان که ظهیر:

شعر

بگذشت ماه روزه به خیر و مبارکی  
پر کن قدح ز باده گلرنگ دادگی  
و ضمه نیز می باشد چنانکه در این بیت:

شعر

ای کشته مرا نرگس مستت به تغافل  
زلف تو گرفتست ز سر رسم تطاول  
حذو: حرکت ماقبل ردف و قید را گویند، چون فتحة کار و بار، و تخت و  
بخت، و هر گاه که قافیه مشتمل بر حرف قید موصوله باشد اختلاف حذو جایز  
داشته اند، چنانکه کمال اصفهانی گفته است:  
گرسوز توام يك نفس آهسته شود  
از دود دلم راه نفس بسته شود  
در دیده از آن آب همی گردانم  
تا هر چه نه نقش تست زان شسته شود

توجیه: حرکت ماقبل روی ساکن است که مختلف [نه] گردد مگر وقتی که  
ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری  
وز نفاق تیر و قصد ماه و سیر مشتری  
که چنبری و مشتری را قافیه ساخته است.

مجری: حرکت روی را گویند و اختلاف آن اصلاً جایز نداشته اند.  
نفاذ: حرکت حرف وصل است وقتی که خروج بدو بیوندد، چون حرکت

یا در این بیت:

۱- چنین است در اصل و نویسنده مطلب را به اتمام نرسانیده است.

تا چند به سنگلاخ غم افکنیم      وز سنگ ستم شیشه دل بشکنیم  
و در شعر فارسی لازم نیست که حرف وصل متحرك باشد:

## شعر

ما عاشق روی نیکوایم      دیوانه شکل هر جوانیم  
و حرکت خروج و مزید را نفاذ گویند چون حرکت میم و شین در این بیت:  
تا کی به خون دیده و دل پروریمشان      از ره برون روند و بهره آوریمشان

## فصل سوم

ارباب این صنعت هر قافیه را که در تقطیع اجزا او دو ساکن پیایی شود  
مترادف خوانند.

و آن قافیه را که در اجزای او يك ساکن باشد اگر پیش از آن ساکن يك  
متحرك است آن را متواتر گویند.

و اگر دو متحرك است آن را متدارك خوانند.

و اگر سه متحرك است آن را متراکم خوانند.

و اگر چهار متحرك است آن را متکاوس خوانند، و قافیه متکاوس در اشعار  
عجم نیامده است، و جمع این القاب در این بیت مذکور است:

## شعر

متکاوس، متراکب، متواتر می خوان

متدارك، مترادف لقب قافیه دان



## فصل چهارم

چون حرف روی ساکن باشد و حرف وصل بدو پیوسته باشد آن را مقید خوانند.

و اگر حرف وصل بدو پیوسته باشد آن را مطلق خوانند.  
و روی مقید اگر حرف قافیه پنج حرف دیگر نداشته باشد آن را مقید مجرد گویند، چون: سر و رو، دلبر، و اگر داشته باشد به آن حرفش نسبت کنند، مثلاً مقید به ردف یا به حرف قید گویند. و روی مطلق اگر از حرف قافیه همین حرف وصل داشته باشد، چون: سروری و دلبری، آن را مطلق مجرد گویند، و اگر حرف دیگر از حرف قافیه دارد به آن حرف نسبت کنند، چنانچه مطلق به قید و ردف و خروج و مزید و نایره گویند.

## فصل پنجم

عیوب قافیه چهار است: «اقوآ، اکفا، سناد، ایطاء»  
اقوآ: اختلاف خدو و توجیه را گویند، چنانکه دور و دور، و حسب و حسب و پر و نر در يك شعر جمع کنند.

اکفا: تبدیل حرف روی است به حرفی که در مخرج بدو نزدیک باشد مانند؛ احتیاط و اعتماد. و از این قبیل است جمع کردن میان حرفهای عجمی و عربی چنان که رک و سگ را با شك و حك را مثلاً جمع کنند، و چپ را با طرب و امثال